جلسه 122-748

**یک‌شنبه - 12/02/95**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

راجع به بحث دیروز توضیحی بدهم، که ما عرض کردیم آقای خوئی فرمود: اگر کسی اول روز یقین دارد به عجزش از مباشرت در رمی، می تواند بگوید که من چون الآن یقین دارم به عجزم از مباشرت رمی وشک دارم در بقاء عجز تا غروب آفتاب، استصحاب می کنم بقاء عجزم را و این موضوع جواز نیابت را در رمی ثابت می کند، حالا اگر کشف خلاف شد بعدا اعاده می کنیم، ولی اگر کشف خلاف نشد مجزی است ظاهرا.

ما اشکال کردیم، عرض کردیم این فرمایش آقای خوئی مبتنی است بر اینکه زمان قید عجز باشد، نه قید فعل، توضیح ذلک:

اگر شارع بگوید هر کس عاجز بود از رمی و این عجزش از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب استمرار داشت، واجب است نائب بگیرد برای رمی، فرمایش آقای خوئی کاملا متین بود، من اول طلوع آفتاب یقینا عاجز هستم از رمی، و استصحاب می گوید این رمی من مستمر است تا غروب آفتاب، استصحاب استقبالی است.

ولکن ما عرض کرده ایم که ظاهر ادله این است که واجب مطلق رمی نیست، بلکه رمی خاص هست، رمی مابین طلوع الشمس الی غروب الشمس، صرف الوجود رمی بین طلوع خورشید و غروب خورشید بر ما واجب است، موضوع وجوب استنابه هم می شود من عجز عن هذا الواجب، یعنی من عجز عن صرف وجود الرمی بین الحدین، زمان قید آن رمی است نه قید عجز، وقتی که قید رمی بود ما عرضمان این است که می گوئیم اگر من بدانم که بعد از ظهر قادر خواهم بود بر رمی جمرات، ولی الآن که صبح است عاجز هستم از آن، صحیح است بگویم الآن عاجزم از رمی، ولی صحیح نیست بگویم من عاجز هستم از صرف الوجود رمی بین طلوع الشمس الی غروب الشمس، صحیح نیست بگویم من نمی توانم و عاجز هستم از یک بار رمی جمرات تا غروب آفتاب، می گویند آقا صرف الوجود رمی جمرات تا غروب آفتاب در صورتی که ده دقیقه قبل از غروب آفتاب هم قادر بشوی بر رمی جمرات عرفا این صرف الوجود هم می شود مقدور.

مثل این می ماند که مولا گفته فردا نان سنگک بخر، الآن هم ساعت دو نیمه شب است که نانوائی باز نیست، صحیح است بگویم من الآن عاجزم از خرید نان سنگک که زمان را قید عجز بگیریم اما صحیح نیست که بگوئیم خرید فردای سنگک مقدور من نیست، آقا خریدن نان سنگک در فردا مقدور شما چرا نیست؟ چند ساعت دیگر نانوائی ها باز می کنند نه نانوائی ها مشکل دارند نه شما، خریدن فردای نان سنگک مقدور شماست.

پس اگر زمان را قید فعل بگیریم نه قید عجز، در صورتی که بدانیم ما بعد از ظهر قادر خواهیم بود بر رمی جمرات مباشرة عرفا از همان اول وقت هم با اینکه ممکن نیست اول وقت رمی جمرات صدق می کند که یک بار رمی جمرات بین طلوع خروشید وغروب خورشید امروز مقدور من هست.

حالا من شک دارم که آیا بعد از ظهر قادر خواهم بود بر رمی جمرات یا قادر نخواهم بود، خوب می شود شبهه مصداقیه قدرت، یقین سابق به عدم قدرت ندارم تا استصحاب کنم، الآن هم شبهه مصداقیه قدرت است، همین الآن صبح که ازدحام جمعیت آنقدر زیاد است که من نمی توانم بروم رمی جمرات، شبهه مصداقیه است من چگونه بگویم انا علی یقین به آن نحو که آقای خوئی فرمود که من یقین دارم که الآن عاجزم از طبیعت رمی، و استصحاب می توانم بکنم بقاء عجزم را از طبیعت رمی تا غروب آفتاب، اما آیا می توانم بگویم که من رمی یکبار بین طلوع آفتاب تا غروب آفتاب مقدور من نیست؟ از کجا؟ شاید مقدور من هست، حالت سابقه متیقنه را باید شما فرض کنید بعد استصحاب کنید، کی من یقین دارم به عدم قدرت بر این صرف الوجود رمی ما بین طلوع الشمس الی غروب الشمس فی هذا الیوم تا بخواهم این عدم قدرت را استصحاب کنم؟.

مگر اینکه استصحاب عدم ازلی جاری کنیم، بگوئیم آنوقتی که من نبودم هیچ چیزی نداشتم، قدرت بر رمی جمرات ما بین طلوع الشمس الی غروب الشمس هذا الیوم هم نداشتم، خوب استصحاب عدم ازلی ممکن است جاری باشد ولی ما استصحاب عدم ازلی را قبول نداریم، فرض این است که زمان شرط واجب است قید واجب است، آنی که واجب است رمی مطلق نیست بلکه الرمی ما بین طلوع الشمس الی غروب الشمس است، ودلیل می گوید اذا قدرت علیه فیجب و ان لم تقدر علیه فیجب الاستنابة، آیا شما می توانید بگوئید که انا لااقدر علیه؟ چه می دانید، از کجا می دانید که قادر بر آن نیستید؟ کسی که فی علم الله قادر است بر یک فرد ولو در آخر وقت از رمی مباشری جمرات از اول وقت صادق است در حق او فی علم الله که بگوید رمی جمرات صرف الوجود و یک بار، یک بار رمی جمرات ما بین طلوع شمس تا غروب شمس امروز مقدور این شخص هست، فی علم الله این صادق است که مقدورٌ له ذلک، ولذا اگر شک بکنیم می شود شبهه مصداقیه قدرت.

اگر زمان ظرف قدرت باشد یعنی شارع بگوید که کسی که عاجز باشد از طبیعت رمی و این عجزش از اول وقت تا آخر وقت مستمر باشد، این خوب است و فرمایش آقای خوئی تمام میشود، چون من الآن عاجزم از طبیعت رمی واستصحاب می گوید مستمر است این عجز تو از طبیعت رمی، موضوع جواز استنابه ثابت می شود، ولی اگر استظهار نکنیم از ادله که زمان قید فعل است، چون ظاهر این است که زمان شرط واجب است و موضوع جواز استنابه عجز از این واجب بما له من الشرائط است، عجز از این واجب که عبارت است از صرف الوجود رمی ما بین طلوع الشمس الی غروب الشمس، اگر این را استظهار نکنیم یکفینا الاحتمال، احتمال کافی است که دیگر نتوانیم اثبات کنیم موضوع جواز استنابه را.

{سؤال...جواب: در شرط الواجب ظاهر این است که زمان قید واجب است، در متعلق زمان اخذ بشود ظاهر این است که زمان قید هست، ولذا اگر شارع بگوید صل فی النهار نمی توانیم بعد از غروب آفتاب استصحاب کنیم بقاء وجوب ذات صلاة را، چون آنی که ما قدر متیقنمان هست این بود که واجب بود صلاة فی النهار، اما طبیعی صلاة واجب باشد این محرز نیست تا بخواهیم استصحاب کنیم بقاء وجوب را برای طبیعی صلاة، زمان در متعلق ظهور دارد در قید بودن برای متعلق و شرط الواجب بودن}.این راجع به این بحث.

**تعیین وقت مغرب**

راجع به بحث اینکه ما هم در مبیت در منی و هم در بحث رمی جمرات بارها تکرار شد برایمان که مثلا رمی جمرات باید در روز باشد، مبیت در منی باید از اول شب باشد، اول شب و آخر روز کی است؟ آقای خوئی هم در این مسأله تعبیر کرده اند الی المغرب، بعضی ها شاید گمان کنند مغرب یعنی زوال حمره مشرقیه نه استتار قرص که حدودا یک ربع الی بیست دقیقه بیست دقیقه فاصله است بین استتار قرص خورشید تا زوال حمره مشرقیه، اولا این را توضیح بدهم که آقای خوئی احتیاط واجب می کند، نگاه نکنید به این تعبیرشان که گفته الی المغرب، به اشتباه نیفتید که مغرب یعنی زوال حمره مشرقیه، مغرب همان غروب است، وایشان نظر فقهی شان این است که مغرب وغروب با استتار قرص خورشید از افق محقق می شود، احتیاط واجب می کنند که نماز مغرب و عشاء را بعد از زوال حمره مشرقیه بخوانید، روزه تان را هم بعد از زوال حمره مشرقیه باز کنید.

مرحوم آقای بهجت می فرمودند که آقای قاضی معتقد بود که شب با غروب خورشید آغاز می شود و لذا سفره اش را پهن می کرد و افطار می کرد، شاگرد ها می گفتند حاج آقا خواهش می کنیم نماز مغرب و عشائت را زودتر نخوان که ما هم بتوانیم به شما اقتدا کنیم بعد از زوال حمره مشرقیه بخوان، خوب این هم جرأت، آقای خوئی نظرش همین است که با غروب خورشید جائز است نماز مغرب خواندن و افطار کردن، ولی فتوا نمی دهد از مخالفت مشهور می ترسد، بعضی ها مثل محقق همدانی در معاصرین آقای زنجانی فتوا می دهند که آخر روز واول شب زوال حمره مشرقیه است، ولذا در رمی جمرات هم می شود احتیاط واجب مثل آقای سیستانی و خوئی را رجوع کرد به آقای زنجانی، یک ربع انسان وقت بیشتر پیدا می کند برای رمی جمرات.

روایت در اینجا گفته که رمی الجمرة من طلوع الشمس الی غروبها، ولی آقایان می گویند که شارع برای غروب شمس یک حد شرعی ذکر کرده است، غروب شمس عرفی این است که غائب بشود قرص خورشید از افق، ولی شارع آمده و تحدید شرعی کرده، در معتبره برید فرموده: اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی ناحیة المشرق فقد غابت الشمس من شرق الارض و من غربها، شرق الارض وغربها یعنی منطقه خودت، پس آنوقتی که زوال حمره مشرقیه بشود خروشید غروب کرده است از افق به نظر شارع، چون یک مقدار این خروشید می رود زیر افق ولی هنوز نورش می تابد، اتمسفر زمین را روشن می کند، شارع گفته این غروب شمس نیست، غروب شمس آنوقتی است که دیگر نورش به مشرق نتابد، مشرق سیاه بشود، مشهور می گویند تعبد شرعی است.

آقای زنجانی هم که نظرشان همین است فرموده در مثال مبیت در منا و رمی جمرات درست است که اصلا بحث غروب شمس مطرح است، ولی دیگر شارع با آن کاری که در بحث نماز مغرب و عشاء کرد جلو رجوع به عرف را در تشخیص مصداق در اینجا گرفت، ما در جاهای دیگر در تشخیص مصداق رجوع می کردیم به تسامح عرف، ولی اینجا می بینیم شارع اجازه نمی دهد می گوید وقتی زوال حمره مشرقیه شد نماز مغرب بخوانید، دیگر ما در بحث مبیت در منا ورمی جمرات هم نمی توانیم رجوع به عرف بکنیم.

آقای خوئی که فرموده یوم و لیل یک امر عرفی اند، شارع که حقیقت شرعیه ندارد که، نهار از قدیم گفتند اذا طلعت الشمس فالنهار موجود، عرف نهار را با طلوع شمس موجود می بیند وبا غروب شمس هم می گوید پایان یافت، شب هم با غروب شمس شروع و با طلوع شمس تمام می شود.

{سؤال...جواب: اگر مرادتان این است که عرف نگاه می کند جاهایی که تاریک تاریک بشود بگوید شب، خوب در بعضی از مناطق که مناطق نزدیک قطب است اصلا تاریکی شب و روشنائی روز اینقدر فرق نمی کند، ولکن روزشان مثل ده دقیقه به غروب آفتاب ماست و شبشان مثل دقیقه بعد از غروب آفتاب ماست، مناطق نزدیک قطب آیا عرف در آنجا نمی گوید که روز شد شب شد؟}.

می ماند تحدید های شرعی: آقای خوئی فرموده اند ما از روایات استفاده کردیم که شارع هیچ تحدید خاصی نکرده است، صحیحه عبد الله بن سنان می گوید: وقت المغرب اذا غربت الشمس فغاب قرصها، وقت مغرب وقت غروب خورشید و وقت غیبوبت شمس است، خوب معتبره برید هم گفت: اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی من ناحیة المشرق فقد غابت الشمس فی شرق الارض و غربها، آقای خوئی اینجور معنا کرده می فرماید که: یعنی ناحیة المشرق یعنی آن مشرق حقیقی، نه آن یک چهارم زمین در ناحیه مشرق یعنی ربع الفلک، بلکه آن نقطه حقیقی مشرق، ایشان می فرماید که ما تجربه کرده ایم به مجرد غروب خورشید آن مشرق حقیقی سیاه می شود، زوال حمره مشرقیه بله مرادتان این است که از ناجیه ربع فلک از آن بخش شرقی افق سرخی خورشید از بین برود وتبدیل به سیاهی بشود، بله او یک ربع تا بیست دقیقه طول می کشد، اما آن مشرق حقیقی و محل طلوع شمس حقیقی آنجا همان لحظه ای که خورشید غروب کرد آنجا هم سیاهی بالا می آید، یعنی همان آن غروب خورشید از مغرب سیاهی از مشرق شروع می شود.

ما یک مشرق مسامحی داریم یعنی فلک را به چهار بخش تقسیم می کنیم شرق وغرب وشمال و جنوب، آن یک چهارم که اسمش میشود مشرق او خیلی گسترده است، زوال حمره از آن مشرق به این معنا بیست دقیقه طول می کشد که می اید نزدیک بالای سر، ولی آن مشرق حقیقی یعنی آن نقطه دقیق محل طلوع خورشید آنجا همان آنی که غروب می کند خروشید از مغرب آنجا هم سیاهی اش می آید به سمت بالا آرام آرام تا این سیاهی اش کل مشرق را بگیرد، در ظرف یک ربع الی بیست دقیقه، و این روایت هم این را می گوید که اذا غابت الحمرة من هذا الجانب یعنی ناحیة المشرق این هم یعنی مشرق حقیقی، فقد غابت الشمس من شرق الارض و غربها.

به نظر ما این عرفی نیست، اصلا ما این را از نظر علمی هم برایمان ثابت نشد که وقت غروب آفتاب واقعا آن محل طلوع خورشید سیاه بشود، نه این برای ما واضح نیست، ما به نظرمان ظاهر عرفی این مشرق همان مشرق عرفی است نه مشرق حقیقی، ولی امام می خواهند بفرمایند که زوال حمره مشرقیه که شد دیگر وثوق پیدا می شود به غروب خورشید، قبل از زوال حمره مشرقیه شاید خورشید پشت کوه است، شاید خورشید پشت ابر است، این را ما تجربه کرده ایم، همه که کنار دریا نمی روند، خیلی ها در مناطقی زندگی می کنند که کوه است نمی تواند دقیق تشخیص بدهد که خورشید از افق غائب شد، خوب شاید خورشید رفته پشت کوه یا پشت ابر، وقتی زوال حمره مشرقیه شد اذا غابت الحمرة من ناحیة المشرق فقد غابت الشمس فی شرق الارض و غربها، اما مفهوم ندارد که قبل از زوال حمره مشرقیه غروب نمی کند خورشید، عادتا وقتی می خواهید اطمینان پیدا کنید به غروب خورشید زوال حمره مشرقیه سبب اطمینان هست، ولی از راه دیگر مثل اینکه کنار دریا بودید هوا صاف بود دیدید خورشید انتهای افق آرام آرام رفت غائب شد دیگر حرفی نیست.

ولذا ما به نظر ما ظاهر ادله این است که معیار غروب خورشید است، برای احتیاط گفته اند زوال حمره مشرقیه بشود تا مطمئن بشوید به غروب شمس.

{سؤال...جواب: مگر قدیم ساعت داشتند که بفهمند کی زوال حمره مشرقیه می شود تا بفهمند یک ربع قبلش آفتاب غروب کرد، با وضعیت آسمان مگر می شود فهمید که کی آسمان غربو کرده، هوا یک مقدار تاریک شده دیگه انسان چه می فهمد که تاریکی هوا بخاطر چیست}.

محقق همدانی می فرماید هر چی روایت بیاورید که غروب شمس آخر روز و اول شب است من می گویم تقیه است، لازم نیست معارض داشته باشد، نه مظان مظانّ تقیه بوده است، آقا عامه مثل اصل مسلم برایشان هست که استتار قرص منتهای روز و مبدأ شب است، مگر امام به این سادگی می توانست مخالفت کند با این فرهنگ عامه که مسلم بود برای عامه وبه عنوان سنت پیامبر یان را تلقی می کردند؟

شاهد بر اینکه این روایت در مقام تقیه بوده این صحیحه عبدالله بن وضاح است، می فرماید این صحیحه را ببینید: کتبت الی العبد الصالج علیه السلام: یتواری القرص و یقبل اللیل ثم یزید اللیل ارتفاعا و تستر عنا الشمس و ترتفع فوق اللیل حمرة (در تهذیب و ترتفع فوق الجبل حمرة)، ترتفع فوق اللیل حمره ظاهرش این است که در آسمان سرخی پدید می آید، ترتفع فوق الجبل حمرة یعنی بالای کوه سرخی است، ویؤذن عندنا المؤذنون أ فاصلی و افطر او انتظر حتی تذهب الحمرة؟ ایشان می فرماید سؤال کاملا واضح است، اذان گفته اند اهل سنت، خورشید غائب شد تستر عنا الشمس یتواری القرص خروشید متواری شد، آیا نماز مغربم را بخوانم و افطار بکنم، او انتظر حتی تذهب الحمرة؟ امام فرمود: أری لک ان تنتظر حتی تذهب الحمرة وتأخذ بالحائطة لدینک، امام فرمود صبر کنی تا زوال حمره بشود، وتأخذ بالحائطة لدینک، امام حکم واقعی را بیان کرد اما با نرمی نه با تندی، فرمود: أری لک ان تنتظر حتی تذهب الحمرة وتأخذ بالحائطة لدینک.

{سؤال...جواب: ایشان می گوید یقبل اللیل یعنی آفتاب غروب کرد و شب دارد می آید}.

آقای حکیم فرموده این روایت که قابل عمل نیست، این روایت ظاهرش حمره مغربیه است، یقبل اللیل یزید اللیل ارتفاعا، شب بالا می آید، و ترتفع فوق اللیل حمره یا فوق الجبل حمرة، این ظاهرش حمره مغربیه است، یعنی حمره ای که در قسمت مغرب هست، و امام می فرماید صبر کن تا حمره مغربیه از بین برود، اینکه می شود نظر ابن خطاب، که می گفت ما برای نماز مغرب صبر می کنیم حدودا یک ساعت بعد از غروب آفتاب نماز مغرب بخوانیم که حمره مغربیه هم زائل بشود، این هم که حرف خطابیه را می زند لذا این روایت قابل عمل نیست.

اقول: این فرمایش آقای حکیم انصافا بعید است، آقا و یؤذن عندنا المؤذنون چه ربطی به حمره مغریه دارد، موقع غروب آفتاب اذان گوهای سنی اذان گفتند أفاصلی حینئذ، او انتظر حتی تذهب الحمرة این ظاهرش یعنی حمره مشرقیه دیگر، یقبل اللیل یعنی تاریکی دارد می آید، یزید اللیل ارتفاعا یعنی تاریکی دارد بیشتر می شود، کی فرض کرد که حمره مشرقیه هم از بین رفته وتبدیل شده به سیاهی در طرف مشرق، بعد بگوئیم ان تذهب الحمرة حمره مغربیه است و حرف خطابیه است، این حرفها درست نیست.

پس ظاهر این روایت حمره مشرقیه است خلافا للسید الحکیم، ولکن عرض ما این است که شاید امام برای این فرض که یقین نکرد این آقا به غروب شمس، می خواهد بگوید صبر کن تا حمره مشرقیه زائل بشود یقین کنی به غروب شمس، چرا؟ برای اینکه تو فرض نکردی غروب شمس واقعی را، تو فرضت این بود که یتواری القرص خورشید پنهان می شود، نگفتی که خورشید غروب می کند که، یتواری القرص یک آقایی می گفت من دیدم موقع اذان اهل سنت آفتاب را از بالای کوه، بعضی موقعها اینجوری اذان می گویند، ولذا واقعا احتمال دارد که امام فرموده اند آقا این حمره ای که هست این حمره شاید نشانه بقاء خورشید باشد در افق، مخصوصا اگر حمره فوق الجبل باشد و جبل هم کاملا بازتاب بقاء خورشید در افق باشد، ولو رفته پشت کوه اما روشنائیش به بالای کوه تأثیر می گذارد و هنوز غروب شمس نشده، روایت فرض نکرد که سائل می گوید من یقین دارم به غروب خورشید، بلکه می گوید یتواری القرص، یقبل اللیل هم یعنی هوا دارد تاریک می شود، تستر عنا الشمس گفته نه تغیب الشمس فی الافق، تستر عنا الشمس یعنی خورشید از چشم ما پنهان می شود، و این با این عبارت که تأخذ بالحائطة لدینک هم جور می آید، آقایان می گویند تأخذ بالحائطة لدینک یعنی احتیاط بکن، با احتیاط کردن هم جور می آید که آدم احتیاط کند برای احراز غورب شمس صبر کند تا زوال حمره مشرقیه.

ولذا به نظر ما این روایت هیچ خلاف این نظر نیست که بگوئیم اول شب غروب خورشید است، وظرجوع می کنیم به ظهور عرفی و صحیحه عبدالله بن سنان که می گوید غروب شمس انتهای روز و مبدأ شب هست، خوب آیه قرآن هم که مؤید ما هست دیگر، آیه می گوید شب در مقابل ضیاء روز است، با غروب خورشید ضیاء روز هم تمام می شود دیگر.

در سند این روایت عبدالله بن وضاح سلیمان بن داود منقری هست که می شود تصحیح کرد وما بعید نمی دانیم وثاقتش را، ما که دلالتش را قبول نکردیم سندش را هم بحث نکنیم، ولذا به قول اقای خوئی نظر فقهی این است که تا غروب خورشید ورز تمام و شب شروع می شود، اما بخاطر اینکه مشهور گفته اند احتیاط واجب باید کرد، جری بودن مثل اینکه بعضی ها جری هستند این کار خوبی نیست، لذا احتیاط واجب این است که بین غروب خورشید تا زوال حمره مشرقیه احتیاط ترک نشود، از این بحث گذشتیم، یک نکته جزئی مانده است، فردا وارد بحث محصور و مصدود می شویم که آخرین بحث از کتاب الحج است انشاء الله.